



Journal Researches of Quran and Hadith Sciences, Vol.19, No.2, Serial.54, Summer 2022  
<http://tqh.alzahra.ac.ir/> Alzahra University

## Analysis of Text-Based and Cohesive Approaches of Tunisian ibn Āshūr in His Exegesis al-Tahrīr wa al- Tanwīr

*Khalid Mohammadzadeh Arshad<sup>1</sup>*

*Alireza Nazari\*<sup>2</sup>*

*Seyed Mohammad Mirhoseini<sup>3</sup>*

DOI: 10.2Z051/TQH.2021.366.5.3252

Received: 19/06/2021

Accepted: 29/11/2021

### Abstract

Text Linguistics as a new branch of linguistics was taken into consideration to focus on the unit development of the language study from sentence to text level. Along with Coherence, Cohesion is one of the features of texture that belongs to the text itself. In traditional criticism, cohesion was usually exquisite and did not follow a specific framework. Nowadays, due to the importance of textual approaches, several theories have been proposed to examine the cohesion of literary and non-literary works. The cohesion approach in its primary form at three grammatical, lexical, and junction cohesive levels, explains the cohesive components of the text and the quality of the relationship between the text components at the semantic level and consequently at the superficial level. The issue is that by exploring the critical heritage of Arabic literature, one can find traces of such approaches in some works, including Ibn Āshūr's Tafsīr of al-Tahrīr wa al-Tanwīr. In his commentary, Ibn Āshūr, not accidentally but consciously, has referred to the textual cohesive tools and has considered a level beyond the sentence. Using a descriptive-analytical method, this study tries to analyze his approach in the interpretation, based on a text-based perspective and alludes to the role of cohesive elements, which is closely related to the activities of text linguists. The results show that he was aware of the importance of cohesion and its application in his interpretation, and prior to western theorists, he consciously addressed the importance of cohesion and its various mechanisms in verse analysis and was able to make scientific and textual references to the function and importance of some linguistic elements .

**Keywords:** *Text linguistics, Cohesion, Text interpretation, Al-Tahrīr wa al-Tanwīr, Ibn Āshūr.*

<sup>1</sup> . PhD of Arabic Language and Literature, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. [khaled\\_arshad56@yahoo.com](mailto:khaled_arshad56@yahoo.com)

<sup>2</sup> . Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran (The Corresponding Author). [a.nazari@hum.ikiu.ac.ir](mailto:a.nazari@hum.ikiu.ac.ir)

<sup>3</sup>◦ Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. [sm.mirhosseyni@gmail.com](mailto:sm.mirhosseyni@gmail.com)



فصلنامه علمی «تحقیقات علوم قرآن و حدیث» دانشگاه الزهراء (ع.ا.س.)

سال نوزدهم، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱، پیاپی ۵۴

مقاله علمی - پژوهشی، صص ۱۸۳-۲۱۸

## تحلیل دیدگاه‌های متن‌محورانه و انسجامی ابن‌عاشور تونسی

در تفسیر «التحریر و التنبؤ»

خالد محمدزاده ارشد<sup>۱</sup>

علیرضا نظری<sup>۲</sup>

سیدمحمد میرحسینی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۹

DOI: 10.2Z051/TQH.2021.366.5.3252

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۰۸

### چکیده

زبان‌شناسی متن، شاخه‌ای نو در زبان‌شناسی است که با هدف توسعه واحد بررسی زبان از سطح جمله به متن مورد توجه قرار گرفته است. در میان مباحث زبان‌شناسی، انسجام، از جمله ویژگی‌های متنوارگی است که در کنار پیوستگی به متن تعلق دارد. امروزه یافتن سرنخ‌ها و نشانه‌هایی از مقوله‌های انسجام در متون تفسیری قرآن کریم ضروری می‌نماید که علاوه بر آنکه اصالت و پیشینه این مبحث را در پیش از اعلام این نظریه توسط نظریه‌پردازان غربی نشان می‌دهد تأثیر انسجام قرآن کریم بر تفسیر و نقد انسجام محور را مجسم می‌سازد. مسأله اینجا است که رویکرد انسجام که به تبیین مؤلفه‌های انسجامی متن و چگونگی ارتباط میان اجزای متون در سطح معنایی و به تبع آن در سطح روین می‌پردازد، در میراث نقدی ادبیات عربی از جمله تفسیر التحریر و التنبؤ قابل ردیابی است. این مقاله در صدد است با روش توصیفی-تحلیلی، رویکرد ابن‌عاشور در تفسیر خود از منظر متن‌محورانه و اشاره به نقش عناصر انسجامی را که قرابت نزدیکی با فعالیت‌های زبان‌شناسان متن دارد، مورد تحلیل قرار دهد. نتیجه نشان می‌دهد، ابن‌عاشور در تفسیر خود از اهمیت انسجام و کاربرد آن آگاه بوده است و در تحلیل آیات، پیش از نظریه‌پردازان غربی به اهمیت انسجام و سازوکارهای مختلف آن در آیات به طور آگاهانه پرداخته است و توانسته است اشارات علمی و متن‌نگرانه به کارکرد و اهمیت برخی عناصر زبانی داشته باشد.

**واژه‌های کلیدی:** زبان‌شناسی متن، انسجام، متن تفسیری، التحریر و التنبؤ، ابن‌عاشور.

Khaled\_arshad56@yahoo.com

<sup>۱</sup> . دکترای زبان و ادبیات عربی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، تهران، ایران.

<sup>۲</sup> . دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

a.nazari@hum.ikiu.ac.ir

sm.mirhosseyni@gmail.com

<sup>۳</sup> . دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، تهران، ایران.

## مقدمه و طرح مسئله

زبان‌شناسی به دنبال شیوه‌های شناسایی و درک متن است، رویکرد کاربردی انسجام متن توسط «هالیدی» و «حسن» در نیمه دوم قرن بیستم مطرح شده که به مطالعه متن می‌پردازد. این دیدگاه، متن را از واحد زبانی و معنایی بزرگ‌تر از جمله توصیف می‌کند. مطابق این دیدگاه عوامل انسجام متن به سه دسته واژگانی و دستوری و پیوندی (لفظی پورساعدی، ۱۳۷۱؛ هالیدی و حسن، ۱۹۷۶) تقسیم می‌شوند.

تا اوایل نیمه دوم قرن بیستم زبان‌شناسان به تجزیه و تحلیل واحدهای فراتر از جمله توجهی نداشتند و به تدریج توجه زبان‌شناسان به چگونگی گسترش عناصر زبانی در سطح بزرگ‌تر از جمله معطوف شد و متن به مثابه واحدی فراتر از جمله کشف شد (آقاگل‌زاده و افخمی، ۱۳۸۵، ص ۹۱). بسیاری از این نوع رویکردها و نظریات جدیدی که توسط غربی‌ها در دوره معاصر طرح گردید، هرچند نمی‌توان به انکار آنها یا کم‌اهمیت جلوه دادنشان، به عنوان دستاوردهای علمی جدید و فنی پرداخت، اما این نکته را نباید فراموش کنیم که در میراث نقدی مسلمانان، پیشینه‌های متعددی از چنین نظریاتی دیده می‌شود. با کاوش دقیق در دیگر متون از جمله متون تفسیری و ادبی و نقدی می‌توان سرنخ‌های متعددی از گرایش‌های زبانی و نظریات ارزنده زبان‌شناسی به دستاورد که نشانگر اصالت و ریشه‌یابی بسیاری از نظریات جدید و اعتراف به شناخت نقد در جهان اسلام از این آورده‌های به‌ظاهر جدید غربی است که از جمله آنها تفسیر ابن‌عاشور و نحوه رویکرد و تحلیل آیات از دیدگاه اوست.

ابن‌عاشور تونسلی (۱۲۹۶-۱۳۹۳ق)، مفسر مؤثر عصر نهضت در قرن چهاردهم هجری، ضمن رعایت اصول حاکم بر تفاسیر مغرب اسلامی در «التحریر و التنبیه» با نگاه کل‌گرایانه و فاصله گرفتن از نگاه جزئی‌نگرانه مفسرین قبل از خود، به ساختار آیات پرداخته و با توجه به سیاق آنها و پیوستگی لفظی و آوایی، به انسجام بین آیات قرآن توجه داشته است و از آنجا که این تفسیر یکی از تفاسیر مؤثر در دوره معاصر جهان اسلام و از جهات مختلف شایسته تأمل و واکاوی است، تحلیل دقیق ریشه‌یابی ابزارهای انسجام و توجه به آنها در تفسیر ابن‌عاشور از آگاهی او نسبت به مؤلفه‌های زبان‌شناسی پرده برمی‌دارد.

مقاله پیش رو در جهت بررسی متفاوت «التحریر و التئویر» سعی دارد با تکیه بر الگوهای جدید تحلیل متن، به پژوهش درباره متن این تفسیر بپردازد. هدف از انجام این پژوهش، در وهله اول برجسته‌سازی جایگاه متون تفسیری در التفات به رویکردهای متن‌محورانه و در وهله بعدی تبیین جایگاه و نگرش متن‌محورانه ابن‌عاشور نسبت به متن قرآنی است. ضمن آنکه با توجه به گسترش رویکردهای متن‌محور که مبتنی بر واحد متن عمل می‌کنند، ضرورت تبیین رویکردهای متن‌محورانه چه در آثار نقدی، بلاغی و تفسیری قدیم و چه در نزد زبان‌پژوهان معاصر در حوزه‌های مختلف معناشناسی، تحلیل گفتمان، هرمنوتیک و نشانه‌شناسی بیش از پیش اهمیت یافته و قابل کنکاش و تبیین می‌باشد؛ لذا این پژوهش با روش توصیفی — تحلیلی و با تحلیل محتوای تفسیر التحریر و التئویر، میزان توجه او به معیارهای «انسجام» و نسبت عناصر انسجام بخش در آیات قرآنی را که امروزه توسط زبان‌شناسان متن به عنوان یکی از عوامل متنوارگی مطرح است، مورد کنکاش قرار خواهد داد.

در این مقاله تلاش شده که با بررسی دقیق این مساله که مبتنی بر چگونگی و میزان توجه و بهره‌گیری ابن‌عاشور به مقوله ارتباطات متنی و کاربرد مؤلفه‌های آن در التحریر و التئویر است، بایستی به سؤالات ذیل پاسخ داده شود:

رویکرد متن‌محورانه ابن‌عاشور در تناسب با کدام عوامل متنیت نمود یافته است؟  
جایگاه نگرش متنی ابن‌عاشور به قرآن در چه دستاوردهایی قابل تحلیل است؟.

### پیشینه تحقیق

در عصر حاضر نظریه انسجام با تعاریف دقیق و ابزارهایی که برای تحلیل متن ارائه می‌کند، چارچوبی کارآمد برای بررسی انسجام در متون مختلف از جمله متون دینی را فراهم ساخته است؛ از میان پژوهش‌هایی که بر مبنای نظریه مذکور بوده می‌توان به برخی اشاره کرد:

مقاله «زبان‌شناسی متن و الگوی انسجام در آرای نحوی، بلاغی، و نقدی عربی قدیم»، از علیرضا نظری و دیگران (۱۳۹۰) منتشر شده در مجله ادب عربی که نگارندگان در این مقاله به این نتیجه رسیده‌اند که عوامل و نشانه‌های مختلفی از مفهوم انسجام در نقد کهن وجود داشته است و در علوم قرآنی نیز با علمی به نام مناسبات برمی‌خوریم که بیشترین تقارب و تشابه را با رویکردهای متن محور زبان‌شناسی معاصر دارد. مقاله «بررسی و تحلیل نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی در پرتوی نظریه نقش‌گرای هایدی»، از راضیه‌سادات سادات‌الحسینی و دیگران (۱۳۹۵) این مقاله برخی جوانب نقش‌گرایانه نظریه نظم در ارتباط با دستور نظام‌مند، بافت و ساخت متنی را آشکار می‌سازد. مقاله‌ای دیگر (۱۳۹۲)، «بررسی انسجام و پیوستگی در سوره صف با رویکرد نقش‌گرا» از ایشانی و نعمتی، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی که نویسندگان در آن به بررسی کمی انسجام و پیوستگی سوره صف پرداخته و بر اساس الگوی ۱۹۸۵ هماهنگی انسجامی به این نتیجه رسیده‌اند که این سوره با وجود داشتن تنوع مضمون در آن، بافتی کاملاً پیوسته دارد.

اما در خصوص ارتباط دیدگاه‌ها و آراء ابن‌عاشور با زبان‌شناسی جدید، پژوهشی در ایران صورت نگرفته، جز اینکه در کشورهای عربی، پژوهش‌های معدودی دیده می‌شود که از جمله آنها مقاله‌ای با عنوان «مفاهیم لسانیات النص لدی الطاهر بن عاشور نماذج من التحرير والتنوير»، از «بوزیان حمزه» در مجله جسور المعرفة (۲۰۱۹) منتشر شده است، این مقاله بعد از بررسی چند عنوان از مفاهیم زبان‌شناسی مرتبط با نظریه انسجام به بررسی نگاه کاملاً کلی ابن‌عاشور در تفسیر پرداخته است. یا مقاله‌ای دیگر (۲۰۱۹)، با عنوان «الانسجام الدلالي فی النص القرآن، قراءة فی جهود الطاهر ابن‌عاشور فی التفسیر من خلال سورة الحديد»، به قلم احمد برماد، منتشر شده در مجله جامعه‌الأمیر عبدالقادر للعلوم الإسلامیة که نویسنده فقط با تکیه بر تفسیر سوره حدید به بررسی پیوستگی معنایی این سوره پرداخته است. مقالات و اشاراتی دیگری که در سایت‌ها و نشریات غیر دانشگاهی نیز دیده می‌شود.

شایان ذکر است که غالب آثار انجام گرفته به زبان عربی در حوزه انسجام در تفاسیر عمدتاً تک محور و تک بُعدی بوده و تنها یکی از مؤلفه‌های انسجام مانند «ارجاع» یا «حذف»

یا «تکرار» و... را در یک یا دو سوره مشخص از تفسیر بر سر سی کرده‌اند. اما مقاله حاضر از آنجایی که با تکیه بر الگو و مؤلفه‌های مهم الگوی هلیدی (دستوری، واژگانی، پیوندی) به استخراج همانندی‌های آن در تفسیر ابن‌عاشور پرداخته و نگاه وی را در تفسیر آیات مورد بررسی قرار می‌دهد، پژوهشی نو و جدید است که تاکنون مورد پژوهش قرار نگرفته است. در این بخش از مقاله، آراء ابن‌عاشور با توجه به سه دسته انسجامی (دستوری، واژگانی و پیوندی) در الگوی هالیدی، استقراء و مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

### ۱. انسجام دستوری در تفسیر التحریر و التنویر

انسجام دستوری، مقدم‌ترین و پر اهمیت‌ترین نوع انسجام است که به سه مؤلفه اصلی ارجاع، جایگزینی و حذف تقسیم می‌شود.

#### ۱-۱. ارجاع

منظور از ارجاع ویژگی مخصوص پاره‌ای از کلمات است که در درک معنای آنها بدون رجوع به عناصر دیگر امکان پذیر نیست. در واقع ارجاع کاربرد انواع مختلف ضمیر در متن می‌باشد که با ایجاد ارتباط بین جملات یک متن باعث انسجام متنی آنها می‌گردد (لطفی‌پورساعدی، ۱۳۷۱، ص ۱۱۰). این عنصر یعنی ارجاع، برای برقراری انسجام میان جملات و عبارت‌هایی که متن از آنها تشکیل می‌گردد، نقش مهمی دارد و عامل مؤثر در تألیف و ترکیب‌های متنی می‌باشد» (الخلیل، ۲۰۰۷، ص ۲۲۷).

با توجه به اهمیت ارجاع در انسجام‌بخشی متن، نقش انسجام‌بخشی آن در آیات قرآنی نیز مورد توجه ابن‌عاشور بوده است، وی به مواقعی که ارجاع به عنوان یک پل ارتباطی میان اجزاء مختلف کلام نقش ایفا می‌کند و آنها را به هم پیوند می‌دهد، اشاره نموده است و

<sup>۱</sup>Grammatical elements

<sup>۲</sup>Reference

متعاقباً تفسیری متن نگرانه از آن ارائه داده است. در تفسیر ابن عاشور عباراتی وجود دارد که دلالت بر مفهوم ارجاع دارند که عبارتند از: احویل، الاشارة الی، اسم الاشارة متوجه الی، الضمیر عائد الی و غیره.

گرچه کاربرد این عبارتها منحصر به تفسیر ابن عاشور نیست اما توضیحاتی که ابن عاشور پیرامون این عبارات ارائه می دهد بیش از دیگران جنبه متنی پیدا می کند، وی در تفسیرش به مسأله ارجاع اهمیت ویژه ای داده است تا جای که نظر ایشان با نظر زبان شناسان غرب تفاوتی چندانی ندارد، مثلاً اینکه ضمیر یا اسم اشاره به چیز دیگری در داخل یا خارج متن ارجاع داده می شود، یا اینکه ارجاع یا از نوع برون متن یا درون متن است.

به باور ابن عاشور خواننده نباید سیاق عبارات را از دست بدهد چون که در شناخت ارجاع ضمیر به اشتباه می افتد. در ذیل به بررسی چگونگی بهره مندی ابن عاشور در تفسیر آیات از این عنصر مهم پرداخته می شود. به عنوان مثال در خصوص ربط میان اجزا کلام با استفاده از ضمیر در آیه ذیل از سوره بقره تحلیلی دقیق و زبان شناسانه ارائه داده است. در این آیه خداوند می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مِنكُمْ وَاذَرُوا أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (بقره: ۲۳۴).

ابن عاشور در تفسیر آیه فوق، تفسیری بدین نحو ارائه داده است:

«وقوله: ﴿يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ﴾ خبر ﴿وَالَّذِينَ﴾ وقد حصل الربط بين المبتدأ والخبر بضمير ﴿يَتَرَبَّصْنَ﴾، العائد إلى الأزواج، الذي هو مفعول الفعل المعطوف على الصلة، فهن أزواج المتوفين لأن الضمير قائم مقام الظاهر، وهذا الظاهر قائم مقام المضاف إلى ضمير المبتدأ، بناء على مذهب الأخفش والكسائي من الاكتفاء في الربط بعود الضمير» (ابن عاشور، ۱۴۹۸، ج ۲، ص ۴۴۴).

ابن عاشور در تفسیر این آیه، ارتباط میان مبتدا و خبر را به واسطه ضمیر مستتر در «یتربصن» دانسته است که به کلمه «الأزواج» بر می گردد و این ارتباط سبب می شود تا باقی

<sup>۱</sup>Anaphoric Reference

<sup>۲</sup>Exophoric Reference

عبارات در آیه، از کلمه یتربصّن به بعد، به ما قبل آن پیوند بیابد و دو بخش مختلف آیه در ارتباطی تنگاتنگ قرار گیرند. به همین ترتیب ضمایی که پس از یتربصن می‌آید و با آن هماهنگ است، تقویت‌کننده ضمیر انسجام‌ساز مستتر در یتربصن است که توانسته یک بافت معنایی مستقل را ایجاد کند که در انسجام آیه نقش بی‌بدیلی دارد. البته این همان ارجاع درون‌متنی و ارجاع به ماقبل که در متن تفسیری ابن‌عاشور آن را سبب گره‌خوردگی و انسجام آیه با یکدیگر شمرده است و دقیقاً آن را در متن تفسیری اش انعکاس داده است. گرچه صحبت از ارتباط مبتدا و خبر یا به عبارت دیگر اجزاء متن مختص ابن‌عاشور نبوده است و مفسران قرآن موضوع ارتباط و اتصال اجزای کلام در قرآن را در دیدگاه‌هایی مانند علم‌المناسبات مدنظر داشته‌اند اما آنچه در اینجا تازگی می‌نماید این است که مفسر در اینجا، هم عنصر ارجاع را به عنوان عامل انسجام معرفی کرده و هم اینکه آشکارا از کلمه «الربط» که یکی از معادل‌های واژه انسجام است، سخن گفته است.

اصطلاحاتی که وی از آن استفاده کرده گرچه اصطلاحاتی عام است اما شیوه تحلیل وی به گونه‌ای است که به ارتباطی در سطح کلیت کلام که همان نگرش متنی است توجه داشته. گاهی اسم اشاره نقش انسجام‌بخشی میان تعابیر را ایفا می‌کند که مورد توجه ابن‌عاشور در تفسیر بوده است و همانطور که می‌دانیم اسم اشاره نیز به مانند ضمائر یکی از انواع انسجام‌ساز متن است (شاذلی، ۲۰۰۳، ص ۴۱۶). اینگونه قربتها در اشاره همزمان به نقش انسجامی ضمائر و اسم اشاره است که در خصوص ابن‌عاشور تا حدودی تمایز ایجاد می‌کند.

## ۱-۲. جایگزینی

جانشینی یکی دیگر از ابزارهای اساسی در انسجام‌بخشی به متن است و از آنجایی که یک فرایند درون‌متنی است، آن را به عنوان یکی از عناصر انسجام‌ساز متنی مطرح می‌کنند:



«بیشتر گونه‌های جانیشینی ارجاع به ما قبل است، یعنی ارتباط عنصر پسین به عنصر پیشین و به این خاطر جانیشینی یکی از عناصر مهم در انسجام متن به شمار می‌آید» (خطابی، ۱۹۹۱، ص ۱۹).

به عبارت دیگر جایگزینی عبارت است از جایگزین کردن یک عبارت، اصطلاح، و یا واژه به جای یک جمله یا واحدی دیگر (احمدی، ۱۳۹۰، ص ۱۲). از آنجا که ذهن خواننده را به ماقبل ارجاع می‌دهد، سبب ارتباط اجزاء مختلف متن می‌شود. در ذیل به نحوه استفاده مفسر از این مؤلفه برای شرح انسجام در آیات پرداخته می‌شود. علی‌رغم اینکه جایگزینی یک پدیده زبانی ظریف است، اما ابن‌عاشور پیش از زبان‌شنا سان جدید، به اهمیت این مؤلفه به عنوان ابزاری برای انسجام بخشی به آیات در تفسیر خود بهره گرفته است و به نوعی وی پیشگام در مجموعه نظریاتی است که در قرن ۲۰ توسط نظریه پردازان غربی با عنوان «انسجام متن» مطرح گردید.

از نمونه‌های مورد بحث برای جایگزینی به عنوان یکی از عوامل انسجام‌ساز معنایی می‌توان به تفسیر ابن‌عاشور از آیه هفده سوره بقره اشاره دارد. خداوند در این آیه کلمه نور را به جای کلمه ضوء آورده است: ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ النَّارِ الَّتِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾ (بقره: ۱۷) مفسر در بخشی از تفسیر این آیه که دایر بر توجه وی به مفهوم جانیشینی است می‌نویسد:

«واختیار لفظ النور فی قوله: ﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ﴾ دون الضوء ودون النار لأن لفظ النور أنسب لأن النبی یشبه النار من الحالة المشبهة هو مظاهر الإسلام التي یظهرونها وقد شاع التعبير عن الإسلام بالنور فی القرآن فصار اختیار لفظ النور هنا بمنزلة تجرید الاستعارة لأنه أنسب بالحال المشبهة، وعبّر عما یقابله فی الحال المشبهة بما بلفظ یصلح لها أو هو بالمشبهه أنسب فی اصطلاح المتکلم كما قدمنا الإشارة إليه فی وجه جمع الضمیر فی قوله: ﴿بِنُورِهِمْ﴾» (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱، ص ۳۱۰).

همانطور که ملاحظه می‌شود، خداوند در عبارت ﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ﴾ بر خلاف سیاق آیات کلمه «النور» را آورده است، حال اینکه در ظاهر این تصور نادرست ایجاد می‌شود که می‌بایست کلمه «الضوء» آورده شود. جایگزینی کلمه «نور» به جای «الضوء» در راستای انسجام و اعجاز و بلاغت قرآنی آورده است، موضوعی که از نگاه ابن‌عاشور پنهان نمانده است و از نگاه وی، انتخاب لفظ نور در عبارت ﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ﴾ بدون تکرار «الضوء» و همچنین «النار»، به گونه هدفمند انجام گرفته است. زیرا ذکر کلمه نور در اینجا از دیگر واژگان متناظر شایسته‌تر است که این شایستگی را با واژه «أنسب» بیان نموده است.

در اینجا ابن‌عاشور به تفسیر و چرایی جایگزینی نور به جای الضوء اشاره کرده است و به مناسب بودن آن برای بیان بهتر سیاق و هماهنگی آن با گفتمان قرآنی — اسلامی را ذکر نموده است، موضوعی که تلاش وی برای توجیه کلام به عنوان واحدهای کوچک سازمان دهنده متن مورد توجه بوده است. چنین تعبیرهای دقیق و ظریف نشان از لطافت و اوج دقت ابن‌عاشور در بکارگیری این عنصر انسجامی می‌باشد. با توجه به اهمیت عنصر جانشین شده در انسجام و اعجاز آیات قرآنی، این ظرافت از نگاه دیگر مفسران نیز پنهان نمانده است. به عنوان نمونه در کشف زمخشری در ذیل همین آیه می‌خوانیم:

«نور» بلیغ تر از «ضوء» است، برای اینکه ضوء دلالتی افزون تر از نور دارد، در آن صورت این گمان پیدا می‌شد که ممکن است مراد همان دلالت بیشتر باشد و در واقع نور همچنان برجای مانده است، اما هدف در اینجا از بین بردن هر نوری است که آنان در اختیار داشته‌اند و زدودن آنها از بنیان است» (زمخشری، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۷۴).

یا مفسر دیگر آلوسی در همین رابطه می‌نویسد:

«والنور منشأ الضیاء ومبدؤه كما یشیر إليه استعمال العرب حیث أضافوا الضیاء ... وأشار سبحانه إلى نفي الضیاء الذي هو مقتضى الظاهر بنفي النور

واذها به لأنه أصله وبنفي الأصل بننفي الفرع» (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۶۸).

در واقع در تفسیرهایی دیگر نیز به اهمیت نور و چرایی جایگزینی این واژه به جای واژه ضوء و دیگر واژگان اشاره شده است و علت و زیباشناسی آن مورد بررسی قرار گرفته است. آنچه در نزد مفسران اهمیت دارد، گزینش واژگانی بلاغت آفرین در آیات قرآن کریم است که در آن با دقت تمام انتخاب شده و اگر جایگزینی کلمه‌ای به جای کلمه‌ای دیگر صورت گرفته، از روی یک اندیشه و اعجاز بلاغی — معناشناختی کارآمد است نه بر حسب صدفه و تصادف.

بنظر می‌رسد که ابن عاشور در بیان تعبیرهای بلاغی — زبانی در مورد این آیه تفاسیر قبل از خود را به دقت مورد مذاقه قرار داده است. به مانند آنچه در آیه ۱۲۰ سوره عمران رخ داده و مفسر به نقش مهم گزینش کلمات، اشاره کرده است، آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِن تَضَرُّوا وَمَنْ يَضُرُّوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ (آل عمران: ۱۲۰) شاید به نظر رسد کلمه اذی را به جای کلمه الضر به طور عادی و طبیعی آمده است. اما مفسر شرح می‌دهد که جایگزینی کلمه الضر در اینجا به جای دیگر واژگان و کلمات متقارب‌المعنی، با سیاق و بافت کلام ارتباط تنگاتنگی دارد به نحوی که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، وی در تفسیر این آیه بیان می‌دارد:

«أرشد الله المؤمنين إلى كيفية تلقي أذى العدو: بأن يتلقوه بالصبر والحذر، وعبر عن الحذر بالاتقاء أي اتقاء كيدهم وخداعهم، وقوله لا يضركم كيدهم شيئاً أي بذلك ينفي الضر— كله لأنه أثبت في أول الآيات أنهم لا يضرّون المؤمنين إلا أذى، فالأذى ضر خفيف، فلما انفى الضر— الأعظم الذي يحتاج في دفعه إلى شديد مقاومة من القتال وحراسة واتفاق، كان انتفاء ما بقي من الضر— هينا، وذلك بالصبر على الأذى، وقلة الاكتراث به، مع الحذر منهم أن يتوسلوا بذلك الأذى إلى ما يوصل ضرا عظيما» (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۴، ص ۶۸).

بنابراین ابن‌عاشور در اینجا به طور دقیق به چرایی کاربرد کلمه الضر و نقش آن در انسجام و پیوستگی بافت جمله و ارتباط آن با سایر جملات و آیات قبلی اشاره کرده است که این نشان از دقت بالای وی تلاش برای ارائه تحلیل زبان‌شناختی از متن و نگرین به متن به عنوان یک واحد کلی مؤثر در القا پیام دارد. در اینکه به طور دقیق به شمولیت معنا الضر و شایستگی آن برای ذکر در این آیه اشاره کرده است و مهمتر از همه آنجایی است که ابن‌عاشور جایگزینی کلمه الضر را در بخش دوم آیه با کلمه «إن» در ابتدای آیه را تحلیل نموده است و ارتباط منسجم موجود در این دو کلمه را بیان کرده است.

### ۳-۱. حذف

دیگر مؤلفه مهم انسجام دستوری حذف است، بدیهی است که این حذف به منظور به وجود آوردن انسجام متنی است، چرا که حذف یکی از عوامل پیوستگی و ارتباط میان جمله‌های ماقبل و مابعد می‌باشد و نشان از ایجاز متن است (مدرسی، ۱۳۹۱، ص ۵۷). جرجانی در بیان جایگاه حذف در انسجام بخشی تأثیر حذف را عجیب و شبیه به سحر می‌داند و بر این باور است که گاه نیارودن لفظی از ذکرش فصیح‌تر است (جرجانی، ۱۹۸۴، ص ۱۴۶). از این رو یکی از نشانه‌های حذف بلیغ آن است که اگر محذوف آشکار شود زیبای هنری و نوع آوری کلام زائل می‌شود (ابن‌اثیر، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۲۶۸) در ذیل به تحلیل نگاه ابن‌عاشور به این مؤلفه پرداخته می‌شود.

ابن‌عاشور به حذف به عنوان یک عنصر مهم انسجام‌بخش توجه نموده است. در واقع وی به زیبا شناسی عنصر حذف در آیات قرآنی دقت داشته است. از جمله موارد حذف در آیه ۴۱ سوره فصلت است که مفسر تحلیلی دایر بر تبیین نقش و کارکرد حذف در انسجام ارائه داده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّ لَهُمْ لَكِتَابًا عَزِيزًا﴾ (فصلت: ۴۱) مفسر در تفسیر خود می‌گوید:

«الأحسن أن يكون تقديره بما تدل عليه جملة الحال من جلاله الذكر ونفاسته، فيكون التقدير: خسروا الدنيا والآخرة، أو سفهوا أنفسهم أو نحو ذلك مما تذهب إليه نفس السامع البليغ، ففي هذا الحذف توفير للمعاني وإيجاز في اللفظ يقوم مقام عدة جمل، وحذف خبر إن إذا دل عليه دليل وارد في الكلام. وأجازه سيبويه في باب ما يحسن السكوت عليه من هذه الأحرف الخمسة، وتبعه الجمهور، وخالفه الفراء فشرطه بتكرار إن» (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۲۴، ص ۳۰۷).

با توجه به تفسیر وی از این آیه، حذف در این آیه در سطح جمله رخ داده و نه تنها یک جمله بلکه چند جمله از نگاه او در این آیه حذف شده است. اما نکته مورد بحث زمانی است که مفسر این حذف را دلیلی بر توفير معنای کلام و ایجاز سخن دانسته است. وی در ادامه می گوید که کلام بر موارد و معنای محذوف دلالت می کند. این یعنی اگر جملات محذوف ذکر شود، کلام دچار حذف و زیاده گویی می شود و در نتیجه انسجام و ایجازی که آیه قرآنی از آن برخوردار است، گرفته می شود. ابن عاشور در ادامه تفسیر، نقل قولی از سیبویه آورده است که طبق آن سکوت در اینجا از کلام زبیده تر است. با چنین استنادی مفسر به تأیید زیباشناسی حذف در آیه پرداخته است.

در راستای تبیین زیباشناسی حذف به ویژه بیان کارکرد انسجامی آن، ابن عاشور از دستاوردهای نحوی مهم که به نوعی نشانگر و مبین این نوع کارکرد حذف هستند بهره گرفته است. از جمله آنها مقوله «حذف و الإیصال» است که از اندیشه های نحوی مکتب کوفه است و ابن عاشور از آن برای تحلیل حذف در چندین موضوع از آیات قرآنی بهره گرفته است. زیرا در این نوع از حذف همانطور که از نامش پیداست، حذف توأمان با ایصال و پیوند جمله به واحد زبانی دیگر انجام می گیرد و چنین موضوعی عملاً فرایند انسجام را تقویت می کند. از جمله این موارد تفسیر ابن عاشور از آیه ۴۰ سوره اسراء است که خداوند در آن می فرماید: ﴿أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا﴾ (الإسراء: ۴۰) که در تفسیر آن بیان می دارد:

«والإصفاء: جعل الشيء صفوًا، أي خالصًا، وتعدية أصفى إلى ضمير المخاطبين على طريقة الحذف والإيصال، وأصله: أفأصفى لكم. وقوله: بالبنين الباء فيه إمامة مزيدة لتوكيد لصوق فعل (أصفى) بمفعوله. وأصله: أفأصفى لكم ريكم البنين» (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱۵، ص ۱۰۸).

بنابراین در نگاه ابن‌عاشور، حذف نه تنها به رخنه کلام منجر نمی‌شود، بلکه پیوستگی آن را دوچندان کرده است و این موضوع در راستای انسجام معجزه‌آفرین میان ارکان مختلف آیات قرآنی است.

## ۲. انسجام واژگانی در تفسیر التحریر و التنویر

انسجام واژگانی یکی از ابزارهای انسجام متن است که در حوزه واژگان به وقوع می‌پیوندد، و مبتنی بر رابطه‌ای که واحدهای واژگانی زبان به لحاظ محتوای معنای شان دارند. (آقاگل زاده، ۱۳۸۳، ص ۱۰۸) از نظر هالیدی انسجام واژگانی تکرار یک مفهوم است و شامل تکرار و هم‌آیندی است. (هلیدی و حسن، ۱۹۷۶، ص ۴) ابن‌عاشور در باره اهمیت واژگان می‌گوید:

«واهتمت بتبيين معاني المفردات في اللغة العربية بضبط وتحقيق مما خلت عن

ضبط كثير منه قواميس اللغة» (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱، ص ۸).

یعنی به تبیین معانی دقیق و محققانه معنای واژه‌ها در زبان عربی همت ورزیدم، تا جای که فرهنگ‌های لغت (زبان عربی)، ثبت و ضبط بسیاری از آن را ترک کرده است. در این محور بر اساس نظر هالیدی به بررسی دو مؤلفه مهم در انسجام واژگانی، یعنی تکرار و هم‌آیی و چگونگی کاربرد آن در تفسیر التحریر ابن‌عاشور می‌پردازیم.

### ۲-۱. تکرار

مهمترین عنصر انسجام بخش واژگانی تکرار است که علاوه بر انسجام برای کارکردهای بلاغی متنوعی هم به کار می‌رود. تکرار در اصطلاح چنین تعریف شده است:

«ذکر شدن مجدد یک لفظ است که مرجع آنها یکی است و از آنجایی که در اینجا هم سخن از دو عنصر مرتبط است به مفهوم ارجاع قرابت پیدا می‌کند. به این معنایی که در این جا هم عنصر زبانی دوم به عنصر اول بر می‌گردد و در نتیجه گونه‌ای از انسجام و پیوستگی میان این دو برقرار می‌گردد. همچنین این تکرار می‌تواند تشکیل دو زنجیره کلامی مستقل تشکیل دهد که در زنجیره اول جمله و بند مورد نظر که کلمه اول در آن آمده است با جمله و یا بند مورد نظر دوم که آن کلمه در آن تکرار گردیده است تلازم و هم بستگی پدید می‌آورد» (عبدالمجید، ۱۹۹۷، ص ۷۹).

تکرار، عامل انسجامی، کاربرد عنصر موجود در متن پیشین در متن پسین است (البرزی، ۱۳۸۶، ص ۱۵۴). ابن عاشور به نقش آفرینی عنصر تکرار در متن تفسیر التحریر و التنویر بویژه تکرار داستانهای قرآنی توجه ویژه‌ای داشته است و «فایده تکرار داستانها را جلب توجه مخاطب به اهمیت مضمون و رسوخ آن در ذهن مخاطب می‌داند» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱، ص ۶۸). ابن عاشور در بیان فایده تکرار علاوه بر کارکردهای بلاغی که علماء بلاغی و مفسرین قبل بدان پرداخته اند در خلال تفسیرش به مزایای دیگر تکرار از جمله کارکرد انسجامی متن پرداخته‌اند و از آن بهره برده‌اند. به عنوان نمونه در تفسیر آیه ذیل ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾ (إبراهیم: ۳۷) که در آن می‌گوید:

«جمله ﴿إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ مستأنفة لا ابتداء دعاء آخر. وافتتحت بالنداء لزيادة التضرع. وفي كون النداء تأكيدا لنداء سابق ضرب من الربط بين الجمل المفستحة بالنداء ربط المثل بمثله» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱۳، ص ۲۴۰).

همانطور که مشاهده می‌شود، ابن‌عاشور آوردن نداء در این آیه را علاوه بر قصد تأکید برای پیوست میان جملات دانسته است. آنچه در اینجا بیش از همه مورد توجه قرار می‌گیرد. اهتمام ابن‌عاشور به ایجاد انسجام با تکرار در چندین آیه و در سطح متنی است، نه اینکه در سطح یک عبارت یا آیه بدان پردازد. به همین صورت زمانی که تکرار موصول در چندین آیه را ابزاری مهم برای انسجام میان آیات قلمداد کرده و آن را از جهت ایجاد پیوستگی از عطف مهم‌تر دانسته است. در همین راستا، در تفسیر آیات ذیل از سوره مومنون: ﴿إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ﴾ (۵۷) ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ﴾ (۵۸) ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ﴾ (۵۹) ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾ (۶۰) ﴿أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ﴾ (المؤمنون: ۵۷ - ۶۱) مفسر در تفسیر این آیه، با رویکرد متن‌محورانه بیان می‌دارد:

«این لاهتمام بالخبر، والاتیان بالموصولات للايماء إلى وجه بناء الخبر وهو أنهم يسارعون في الخيرات ويسابقون إليها وتكرير أسماء الموصولات للاهتمام بكل صلاة من صلاتها فلا تذكر تبعاً بالعطف. والمقصود الفريق الذين اتصفوا بصلاة من هذه الصلوات. و ﴿قَيْن﴾ في قوله ﴿قَيْنَ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ﴾ للتعليل»  
(ابن‌عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱۸، ص ۷۶).

تکرار موصولات در اینجا به پیوند میان صله‌ها انجامیده است و با توجه به این تکرار است که ارتباط صله با موصول قویتر شده است و چنانچه چنین تکراری در سطح موصول رخ نمی‌داد، کلام دچار پربشانی و عدم توجه به صله‌های مذکور می‌گشت. به ویژه زمانی که در جمله آخری، عطف را کنار نهاده و صرفاً به موصول بسنده کرده است. از نگاه ابن‌عاشور در ادامه خداوند برای ایجاد پیوند تنها بر تکرار اکتفا کرده و به دیگر حرف عطف او را قبل از موصول ذکر نکرده است. در چنین مواردی ابن‌عاشور آگاهانه از نقش تکرار در انسجام بخشی به آیات سخن گفته است.



## ۲-۲. هم آیی

دومین مؤلفه مهم در سطح واژگانی انسجام‌ساز، هم آیی<sup>۱</sup> یا همایش است.

«هم آیی یکی از عوامل انسجام متن است که توسط زبان‌شناسان متن به عنوان یکی از عناصر متنوارگی مطرح شده است. در هم آیی واژگان متن که به هر دلیلی دارای نمود بیشتر در بافت زبانی هستند با پراکندگی خود در سطح متن باعث انسجام بخشی به پیکره متن می‌شوند. هم آیی از طرق مختلفی همچون ارتباط با موضوع خاص، تقابل، شمول مشترک، عضویت در مجموعه‌ای خاص و جز آن در متن دیده می‌شود. هرچه کاربرد متن هدفمند این عامل در متنی بیشتر باشد خواننده موضوع اصلی و فرعی متن را به نحو بهتری دریافت می‌کند» (آلبویه لنگرودی و نظری، ۱۳۹۱، ص ۲۵).

به عبارت دیگر «توقع آمدن کلمه‌ای معین در متن به سبب حضور کلمه‌ای دیگر است» (رمضان النجار، ۲۰۰۶م، ص ۳۳۱) در واقع هم آیی ناظر بر گرایشی است که برخی از کلمات به وقوع در کنار هم دارند. در اینجا به تحلیل نگرش ابن عاشور به مؤلفه هم آیی در ایجاد انسجام پرداخته می‌شود.

هم آیی با دو تکنیک مهمش که القاکننده انسجام است، یعنی تضاد و ترادف، مورد توجه ابن عاشور بوده است. مفسر با رویکردی متن‌محورانه، به واکاوی مناسبت و هماهنگی میان کلمات به واسطه تضاد و ترادف اشاره کرده است. به عنوان مثال در تفسیر آیه ۸۰ سوره مومنون که خداوند می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (المؤمنون: ۸۰) به تبیین مفهوم تضاد که روشی برای ایجاد انسجام میان اجزا متن بود اشاره نموده است، آنجا که می‌نویسد:

«وأما ذكر الإمامة فلمناسبة التضاد، ولأن فيها دلالة على عظيم القدرة والقهر. ولما كان من الإحياء خلق الأيقاظ ومن الإمامة خلق النوم كما قال تعالى: ﴿اللَّهُ

<sup>۱</sup>Collocation

يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ﴿الزمر: ۴۲﴾ الآية عطف على ذلك أن بقدرته  
اختلاف الليل والنهار لتلك المناسبة، ولأن في تصريف الليل والنهار دلالة  
على عظيم القدرة» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱۸، ص ۱۰۵).

همانطور که مشاهده می‌شود، ابن عاشور از کلمه مناسبت که به نوعی با اصطلاح انسجام  
هماهنگ است اشاره نموده است. همچنین شرح داده است که چه سان دو واژه متضاد از  
«اماتة و حیات» و همچنین در ادامه از «لیل و نهار» در یک قالب محکم و متحد به کار رفته  
است و جملگی برای تقویت یک مفهوم، یعنی نشان دادن قدرت و قوت الهی به کار رفته‌اند  
از جهت انسجامی «این آیه از نظر معنا مترتب بر دو آیه قبلی است و زنده کردن و میراندن  
یک سنت همیشگی الهی می‌باشد و چون زندگی و مرگ بدون مرور زمان و آمدن شب و  
روز محقق نمی‌شود عبارت بعدی نیز متوقف بر جمله قبل است» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵،  
ص ۵۴).

در واقع هم‌آوایی میان مفاهیم به هم‌آوایی میان واژگان انجامیده و انسجامی در خور  
توجه در آیه خلق کرده است. چنین شکلی از انسجام را در تفسیر آیات ذیل از سوره دخان  
که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ﴿۵۱﴾ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿۵۲﴾ يَلْبَسُونَ مِنْ  
سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿الدخان: ۵۱ - ۵۳﴾ به صورت کوتاه و مختصر به نقش انسجام  
بخشی میان کلمات موجود در این آیات با آیات قبلی در یک سطح متنی و کلی اشاره  
می‌کند، آنجا که می‌نویسد:

«استئناف ابتدائی انتقال به الکلام من وصف عذاب الأثم إلى وصف نعيم

المتقين لمناسبة التضاد على عادة القرآن في تعقيب الوعيد بالوعد والعكس»

(ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۲۵، ص ۳۱۶).

در اینجا نیز مفسر آشکارا به مفهوم مناسبت و ارتباط موجود میان واژگان که در راستای  
ارتباط میان مفاهیم و اصول دینی و اسلامی است به کار رفته است اشاره کرده است و به

عبارتی دیگر به مفهوم مهمتری چون سیاق یا بافت قرآنی که نقش بی‌بدیلی در انسجام متن دارد پرداخته است.

در این نمونه همانطور که دیده شد، ابن عاشور با کلیدواژه «المناسبة» به تحلیل پدیده‌های تضاد میان آیات می‌پردازد. به همین شکل در نمونه ذیل، چنین مناسبتی میان چندین واژه به شکل مراعات نظیر دیده می‌شود، در واقع مفسر ما با مهارتی خاص، از عناصر مختلف انسجام بخش و زیبایی‌آفرینی متنی در متن تفسیر خود بهره برده است. خداوند در آیه ذیل می‌فرماید:

﴿ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَخَذَهُ كَفْرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾ (۱۲) ﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ﴾ (غافر: ۱۲ — ۱۳). اما مفسر بنا بر رویکرد کلی‌نگرانه خود، بعد از ذکر و بیان تناسب میان کلمات می‌گوید:

«ومناسبة الانتقال هي وصف العلي الكبير، لأن جملة ﴿يُرِيكُمْ آيَاتِهِ﴾ تناسب وصف العلو، وجملة ﴿وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا﴾ تناسب وصف الكبير بمعنى الغني المطلق» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۲۴، ص ۱۰۲).

در اینجا مفسر به طرز شایسته‌ای به تناسب میان دو واژه پایانی آیه و ارتباطی که این دو آیه با آیات قبلی دارد، اشاره کرده است. ابن عاشور در تفسیر التحریر و التنویر مانند دیگر مفسران معاصر به تبیین و توضیح ترادفات در قرآن پرداخته که این ترادفات در تفسیر وی ضمن دوری از یکنواختی که در تکرار محض است سبب انسجام آن نیز شده است. زهرانی می‌گوید؛ ابن عاشور بر این باور است که دو لفظی که بر یک معنا دلالت یکسان داشته باشند ترادف بشمار می‌روند (زهرانی، ۱۴۳۰ق، ص ۲۸۸).

ابن عاشور پدیده ترادف را از اسالیب تفنن بشمار آورده و از آن جا که در مقدمه دهم می‌گوید:

«ومن أساليب ما أسمىه بالتفنن ... والإتيان بالمترادفات عند التكرير تجنبا لثقل

تكرير الكلم» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱، ص ۱۱۶).

ابن‌عاشور اصل را در زبان، بر عدم ترادف دانسته اند چنانچه خود وی می‌گوید:

«لأن الاصل في اللغة عدم الترادف...» (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص

۲۲۲).

بدین خاطر است که ابن‌عاشور گاهی ترادف تام را قریب المعنی و تفاوت‌های آنها را بر ذکر کرده و گاهی هم به وجود ترادف میان دو کلمه پرداخته است. بنابر این اساس ترادف در نگاه ابن‌عاشور به تام و شبه ترادف تقسیم می‌گردد.

### ۳. انسجام پیوندی در تفسیر التحریر و التنویر

نوع سوم از عوامل انسجام آفرین متن، انسجام پیوندی است و آن شامل روابط معنایی یا منطقی میان جمله‌های سازنده یک متن است. برای مثال یک جمله مسأله‌ای را مطرح می‌کند، جمله بعدی دلیل یا نتیجه یا شرطی برای آن ارائه و یا مطلبی بر آن اضافه می‌کند و چه بسا مثالی یا نمونه‌ای و یا نکته مقابلی برای آن مطلب عرضه می‌کند (فروزنده و بنی طالبی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۵). در این بخش از مقاله، سه مؤلفه مهم انسجام پیوندی و چگونگی کاربرد آن توسط ابن‌عاشور در تفسیر ارزنده التحریر و التنویر، مورد سنجش قرار می‌گیرد.

#### ۳-۱. اضافی

بر کاربردترین نوع انسجام پیوندی در متن، انسجام اضافی<sup>۱</sup> است که به قصد شرح و توضیح اضافی به کار می‌رود. این رابطه‌ی معنایی زمانی برقرار می‌شود که جمله‌ای درباره‌ی محتوای جمله‌ی پیشین در متن، مطلبی اضافه کند. این افزوده ممکن است جنبه‌ی توضیحی، تمثیلی و مقایسه‌ای داشته باشد (اخلاقی، ۱۳۷۶، ص ۸۹). در ذیل به بررسی این رابطه در تفسیر

<sup>۱</sup>Conjunctions

<sup>۲</sup>Additive

ابن عاشور پرداخته می شود. این نوع از انسجام در سوره‌های مدنی که در خصوص قواعد و شرائع اسلامی است، بسامد بالایی دارد.

ابن عاشور در مواضع متعدد به اهمیت چنین انسجامی به ویژه در این سوره‌ها اشاره کرده است و از کاربرد و نقش مؤثر آن در ایجاد انسجام غافل نمانده است، از جمله آنها در تفسیر آیه سوم سوره مائده ﴿ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِزْيِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالطَّيْحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُيْحٌ عَلَى النَّصْبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسُقُ الْيَوْمِ بَيِّنٌ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرٍ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ (المائدة: ۳)، که پیوند اضافی میان اجزاء جملات کاملاً آشکار است و این موضوع سبب شده که مفسر به ارائه تفسیری عادی و سنتی اکتفاء نکند. آنجا که می گوید:

«الشأن في المعطف التناسب بين المتعاطفات، فلا جرم أن هذا المعطوف من نوع المتعاطفات التي قبله، وهي المحرم أكلها. فالمراد هنا النهي عن أكل اللحم الذي يستقسمون عليه بالأزلام، وهو لحم جزور الميسر لأنه حاصل بالمقامرة، فتكون السين والتاء في تستقسموا مزيدتين كما هما في قولهم: استجاب واستراب. والمعنى: وأن تقسموا اللحم بالأزلام» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۶، ص ۹۶).

در اینجا ابن عاشور به مانند کلمه الربط، از واژه‌ای دیگر که متناظر و هم‌معنای واژه انسجام است، بهره گرفته است و آن کلمه «التناسب» است. وی آشکارا بیان می کند که در ورای این عطف و پیوندهای مکرر، تناسب و نظمی برقرار است و همه این متعاطفات، در حرام بودن و نهی از خوردن و پرهیز از یکی سری اعمال با هم متحدند و ارتباط میان عطف‌ها با تناسب موضوعی حاصل شده است. یا زمانی که در آیه ذیل از سوره سبأ، شرح و توضیح میان اجزاء جمله به واسطه مفهوم استطراد و اعتراض است و این ارتباط با حرف عطف ایجاد شده است که مفسر به نقش آن اشاره نموده است: ﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ

وَرَبِّي لِتَأْتِيَتِكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿سبأ: ۳﴾ مفسر در تفسیر این آیه می‌نویسد:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ﴾، قالوا واعتراضية للاستطراد وهي في الأصل واو عطف الجملة المعترضة على ما قبلها من الكلام. ولما لم تفد إلا التشرية في الذكر دون الحكم دعوها بالواو الاعتراضية وليست هنا للعطف لعدم التناسب بين الجملتين وإنما جاءت المناسبة من أجزاء الجملة الأولى فكانت الثانية استطرادا واعتراضا (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۲۲، ص ۱۳۸).

در اینجا نیز مفسر بعد از شرح دقیق جملاتی که برای تکمیل معنا و توسعه مفهوم آیه به کار رفته‌اند، به کار کرد عطف چنین جملاتی که به گونه اعتراضی و استطرادی آمده‌اند، پرداخته است و به طور آشکار بیان کرده است که اینگونه عطف‌ها با وجوه مختلف خود، برای مناسبت و پیوند میان اجزای جملات به کار رفته‌اند. در همین راستا ابن‌عاشور به ارتباط میان آیات مختلف یا بررسی انسجام در سطح متنی و وسیعتر اشاره کرده است به عنوان مثال در تفسیر آیه ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رَزَقُوا قَالَُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنُؤُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (البقرة: ۲۵) به انسجام و ارتباط این آیه با آیات دیگر پرداخته و از واژگان و عبارت‌هایی که نشانگر توجه وی به تناسب و پیوستگی معنایی است، اشاره کرده است. در واقع مفسر سعی در آشکار ساختن زوایای مختلف انسجام در تفسیر آیات پرداخته است. در ذیل تفسیر این آیه بیان می‌دارد:

«وجعل جملة وبشِّر معطوفة على مجموع الجمل المسوقة لبیان وصوف عقاب الكافرين، يعني جميع الذي فصل في قوله تعالى: ﴿وَأَن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ﴾ — إلى قوله — ﴿أَعَدَّتْ للكافرين﴾ فعطف مجموع أخبار عن ثواب المومنين على مجموع أخبار عن عقاب الكافرين والمناسبة واضحة مسوغة لعطف المجموع على

المجموع، وليس هو عطفاً لجمّة معینة علی جملة معینة الذی یطلب معه التناسب  
بین الجمالتین فی الخبریة والاینشائیة» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۲۲، ص ۳۵۰).

در چنین مواردی، ابن عاشور به طور آگاهانه بر اهمیت عطف که برای گسترش مفاهیم مربوط به سوژه و موضوع مورد نظر آمده اشاره کرده است. لازم به ذکر است که «حرف واو در میان حروف بخاطر انسجام بخشی در متن اهمیت به سزایی دارد و از میان حروف پیوندنا اضافی بسامد بالایی در هر متن دارد» (شاوش، ۲۰۰۹م، ص ۴۰۱).

این حرف مهم عطف که نقش مؤثری در انسجام بخشی آیات ایفا کرده، از نگاه مفسر پنهان نماده است. ابن عاشور در موارد مورد نیاز پیوندهایی مهمی که این حرف عطف برای همبستگی میان جملات ایجاد کرده اشاره کرده است. نگاه هم فراتر از بیان یک پیوند و ارتباط میان جملات با واو است که در دیدگاههای تفسیری مفسران قبل از وی نیز دیده می‌شود، بلکه آنچه در نگاه او تازگی دارد، توجه به مقوله مناسبت و انسجام میان مفاهیم است.

### ۲-۳. سببی

این نوع از انسجام در زبان عربی معمولاً تحت عنوان «الوصل السببی أو التعلیلی» شناخته می‌شود که در آن یکی از ادوات پیوندنا سببی به کار می‌رود و موارد آن در عربی بسیار است. اما مشهورترین ادات سببی در زبان عربی لعل است (عبابنه، ۲۰۱۳م، ص ۵۲۹). گاهی اوقات ارتباط سببی با ارتباط زمانی تقارن پیدا می‌کند، زیرا دو گزاره‌ای که در پی هم می‌آید و از جهت سببی میان آنها پیوند برقرار است، از جهت زمانی نیز از توالی زمانی برخوردارند، به گونه‌ای که اولی دیرتر از دومی اتفاق افتاده و در عین حال دومی سبب و نتیجه اولی نیز محسوب می‌شود» (زناد، ۱۹۹۳م، ص ۴۸).

ابن عاشور در مواقع مورد نیاز بسیار ماهرانه به ارتباط سببی میان جملات آیات قرآنی اشاره کرده است و به مانند زبان‌شناسان جدید، ارتباطی را که ناشی از یک علت و معلول

است را در تفسیر خود گنجانده است، از جمله این موارد، می‌توان به تفسیر ابن‌عاشور در آیه ذیل از سوره مائده اشاره نمود که در آن به طور اشاره به تعلیل و نقش آن در انسجام بخشی به کلمات و ارتباط میان جملات اشاره کرده است؛ خداوند می‌فرماید: ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْيُبُتِ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلتَّلَاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (المائدة: ۹۷) اما مفسر در تفسیر خود از این آیه بیان می‌دارد:

«وقوله: ﴿ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾، مرتبط بالكلام الذي قبله بواسطة لام التعليل في قوله ﴿لِتَعْلَمُوا﴾ ومفاد لام التعليل الربط بالكلام السابق، فلم يكن في هذا الكلام شيء جديد غير التعليل، والتعليل اتصال وليس باستئناف، لأن الاستئناف انفصال. وليس في الكلام السابق ما يصلح لأن تتعلق به لام التعليل إلا قوله جعل. وليست الإشارة إلا للجعل المأخوذ من قوله جعل» (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۷، ص ۵۹).

همانطور که مشاهده می‌شود، نویسنده صراحتاً از مفهوم پیوند علی (سببی) سخن گفته است و آشکارا از کلمه «الربط» که معادل مفهوم انسجام است، بهره گرفته است. بنابراین صرف بیان علت در اینجا مد نظر نیست که در این صورت تفاوتی با مفسران دیگر نمی‌نمود، بلکه تلاش برای بیان کارکرد انسجامی این گونه ادوات در متن قرآنی است.

همچنین شرح داده است که انسجام در سطح جملات یا متنی رخ داده است. همان چیزی که در انسجام پیوندی زبانشناسی جدید مدنظر است. مفسر به همین اشاره گذرا بسنده نکرده و در ادامه توضیح داده است که این لام تعلیل به منزله اتصال است و فرض استئناف آن از پایه نادرست است. زیرا آنچه اهمیت دارد، پیوند میان جملات است که با اتصال ممکن می‌گردد در حالی که استئناف دایر بر افتراق و جدایی میان ارکان متن است.



چنین انسجامی که ابن عاشور به طور دقیق با واژگان مخصوص در انسجام بیان کرده از نگاه دیگر مفسران پنهان نمانده است. به عنوان مثال در تفسیر المحيط در همین رابطه می‌خوانیم:

«مناسبة هذه الآية لما قبلها ظاهرة وذلك أنه تعالى ذكر تعظيم الإحرام بالنهي عن قتل الوحش فيه بحيث شرع يقتله ما شرع وذكر تعظيم الكعبة بقوله ﴿هديا بالغ الكعبة﴾» (اندلسی، ۱۹۹۲م، ج ۴، ص ۳۷۲).

در این تفسیر نسبتاً کهن مفسر از واژه مناسبه استفاده کرده است. در واقع او نیز به این انسجام قائل است اما ابن عاشور دقیق‌تر و هوشمندانه‌تر نوع مناسب و اصطلاحی نزدیک به مفهوم انسجام به کار برده است که ارزش زبان‌شناسی تفسیر وی را چندبرابر می‌کند. ارتباط سببی میان مضمون‌های جملات با استفاده از حروفی نظیر حروف تأکید انجام می‌گیرد و این موضوع در آیات قرآنی به طور مکرر به کار رفته است که در مواقع لزوم ابن عاشور قبل از زبان‌شناسان جدید به این مهم پی برده و کارکرد انسجام بخشی آن را مورد تأیید قرار داده است، به عنوان مثال در آیه ذیل از سوره عنکبوت، ﴿وَلَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لَوْطًا سَيِّئًا يَجْمَعُ بَيْنَهُمْ ذُرْعًا وَقَالُوا لَا تَنْخَفُ وَلَا نَحْزَنُ إِنَّا مُنْجُونَ وَأَهْلَكَ إِلَّا أُمَّرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾ (العنكبوت: ۳۳) مفسر بیان می‌دارد:

«وَأَنَّ حَرْفَ مَزِيدٍ لِلتَّوَكُّيدِ وَأَكْثَرُ مَا يَزِيدُ بَعْدَ لَمَّا وَهُوَ يَفِيدُ تَحْقِيقَ الرِّبْطِ بَيْنَ مَضْمُونِ الْجُمْلَتَيْنِ اللَّتَيْنِ بَعْدَ لَمَّا، فَهِيَ هُنَا لِتَحْقِيقِ الرِّبْطِ بَيْنَ مَجْمَعِ الرِّسْلِ وَمَسَاءَةِ لَوْطٍ بِحَمٍّ» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۲۰، ص ۲۴۴).

در اینجا مفسر به طور صریح و آگاهانه بیان نموده است که فراتر از مفهوم تأکید برای حرف «آن»، مفهوم ارتباط میان جملات است که به صورت سببی و پیاپی یکی منجر به شکل‌گیری دیگری می‌شود. اینکه در آیه کریمه آن به عنوان ادات سببی ارتباط میان آمدن

لوط از میان قوم و نزول عذاب با آنها که یکی منوط به دیگری است که در اینجا ابن‌عاشور، علی‌رغم اینکه آن جزو حروف زائد است، اما برای همین حرف زائد علاوه بر کارکرد تأکید کارکرد پیوند بخشی را هم ذکر کرده است. نقش حرف آن در اینجا به قدری است که تفاسیر قدیم هم از آن غافل نمادند، از جمله زمخشری مفهوم آن را با این تعابیر بیان کرده می‌نویسد:

«أَنَّ صَلَاةَ أَكْدَتِ وَجُودَ الْفَعْلَيْنِ مَتْرَبًا أَحَدَهُمَا عَلَى الْآخَرِ فِي وَقْتَيْنِ مُتَجَاوِرِينَ لَا فَاصلَ بَيْنَهُمَا، كَأَنَّهَا وَجِدَا فِي جِزءٍ وَاحِدٍ مِنَ الزَّمَانِ، كَأَنَّهُ قِيلَ: كَمَا أَحْسَسَ بِمَجِيئِهِمْ فَاجَاءَتْهُ الْمَسَاءَةُ مِنْ غَيْرِ رَيْثٍ»، خَيْفَةُ عَلَيْهِمْ مِنْ قَوْمِهِ وَضَاقَ بِهِمْ دَرْعًا وَضَاقَ بِشَأْنِهِمْ وَبِتَدْبِيرِ أَمْرِهِمْ ذَرْعَهُ أَيْ طَاقَتْهُ» (زمخشری، ۲۰۰۱م، ج ۳، ص ۴۵۳).

در اینجا نیز زمخشری به سبب اشاره نکرده اما به نقش آن در آمدن فعلی بعد از فعل دیگر اشاره کرده است به گونه‌ای که هر دو در یک زمان در حال رخ دادن است و یکی مسبب دیگری است. این در واقع نشان از ادوات و ابزارهای انسجام ساز قرآنی دارد که ابن‌عاشور با ظرافت تمام آنها را ذکر و بیان کرده است.

### ۳-۳. زمانی

آخرین شاخصه انسجام پیوندی، ارتباط زمانی است که در داستان‌ها و گفتارهایی با صبغه روایی و داستانی به کرات دیده می‌شود و در نقد عربی از آن با عنوان «الوصل الزمینی» یاد می‌کنند (خطابی، ۱۹۹۱م، ص ۱۱). در این نوع از انسجام، ادوات انسجام و حروف عطف در صدد ایجاد یک نوع هماهنگی و پیوستگی زمانی میان عبارات هستند (عزّه شبل، ۲۰۰۷م، ص

۱۷)، ادواتی نظیر، واو، فاء، ثم و غیره که برای بیان جلوه های مختلف زمان در متن به کار می رود.

همانند دیگر عناصر انسجامی، ابن عاشور از بیان ارتباطی که به واسطه ادوات ربط زمانی میان جملات ایجاد می شود، غافل نیست. از جمله مواردی که وی به این مؤلفه انسجامی اشاره کرده، تفسیر وی از آیه ۲۴ در سوره نساء است که پیوند میان جملات را دلیل بر انسجام و ائتلاف میان آنها دانسته است. ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيهَا تَرَاضِيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (النساء: ۲۴) مفسر در تفسیر خود اشاره دقیقی به ارتباط آن با آیه قبلی نموده است، آنجا که می گوید:

﴿وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ﴾ وما بعده، وبذلك تلتئم الجمل الثلاث في الخبرية المراد بها الإنشاء، وفي الفعلية والماضوية» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۵، ص ۵).

همین بند کوتاه کافی است که نویسنده به عطف موجود در این آیه با آیه قبلی اشاره کند که تناسب در اینجا علی رغم تضاد میان دو مفهوم برقرار است و نویسنده این تناسب را از جهت زمانی شرح داده است، هرچند علاوه بر آن تضاد میان این کلمات که در باره قوانین حرام و حلال الهی آمده است، نشانگر تناسب و انسجام است. نویسنده در ادامه به واژه «الثام» اشاره می کند که یکی دیگر از واژگان هم معنا و متناظر انسجام و اتساق است و این فرایند متحد را در یک ساختار دستوری زمانی تبیین نموده است. اینکه جملات در خبری بودن که مقصود آنها انشاء است، مطابق عمل نموده است و همچنین در اینکه هر دو نوع جملات از نوع جملات فعلیه و ماضویه هستند. در واقع زمان بیان شده در آن زمان گذشته است که در پی شرح یک قاعده فطری و اساسی است و آنچه از جهت زبانی مورد توجه است ارتباط و هماهنگی میان زمان که مورد نظر ابن عاشور هم بوده است. با این توضیحات می توان استنباط

کرد که ابن‌عاشور با نگاهی ژرف پیوند معنایی میان آیات را پی می‌برد و همچنین توجهی دقیق به وجود ادوات وصل در درون آیات دارد.

### نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل داده‌های این جستار را می‌توان در قالب سه دستاور کلی جمع‌بندی نمود و آنها عبارت‌اند از:

۱. ابن‌عاشور در تفسیر آیات به کاربرد آگاهانه و صریح از ادوات انسجام بهره گرفته است نه به شکل تصادفی. بلکه نویسنده در موارد مختلفی از انسجام و واژگان و اصطلاحات آن به طور آگاهانه و شفاف استفاده کرده است و به طور واضح تبیین کرده است که آیات از انسجام برخوردار است که این نشان از آگاهی و وقوف کامل بر بر مقوله انسجام در آیات دلالت دارد و هم اینکه نویسنده با توجه به این آگاهی و وقوف کامل به صورت صریح و مستقیم از آن بهره گرفته است.

۲. دستاورد دیگر این پژوهش منوط به جامعیت و توجه به بیشتر مؤلفه‌های انسجام متن است بنابراین مفسر به انسجام به طور کلی یا به یک نوع از انواع انسجام همچون ضمیر یا حروف سببی اکتفا نکرده است بلکه در تفسیر وی غالب مؤلفه‌های انسجام از ضمیر گرفته تا حذف و جایگزینی و تکرار و غیره مورد توجه بوده است که این موارد به طور شگرف ما را به همانندی آراء آن با دیدگاه امثال هلیدی سوق می‌دهد، هرچند از ترتیب و نظم خاصی برخوردار نیست و به طور نظام‌مند و نظریه‌ای ارائه نگردیده است.

۳. دستاورد سوم این جستار را می‌توان در تلاش نویسنده برای تحلیل پیوستگی انسجام میان متن به عنوان عوامل ویژگی متن در نظر گرفت. بنابراین نویسنده نه به مانند بسیاری از

کسانی که در پدید آمدن چنین نظریاتی دخیلند به صورت گذرا و مبهم به عوامل انسجام ساز توجه نکرده است، بلکه با تشریح و تفسیر این موارد را تحلیل کرده است و خواننده را بر اهمیت انسجام چنین ادواتی آگاه می‌کند. در واقع ابن‌عاشور سعی کرده تحلیلی مبتنی بر کاگرد مقوله انسجام ارائه دهد و به چگونگی ایجاد انسجام و نقش آن به طور عینی و جزئی پرداخته است که این نشان از حساسیت مقوله انسجام و اهمیت آن در دیدگاه مفسر تونسی است. نگارنده بر این باور است که غالب مؤلفه‌های انسجام به صورت درست و آگاهانه در متن تفسیری بکار گرفته شده‌اند، می‌طلبد که از منظر زبان شناختی بویژه زبان‌شناسی متن بنیاد قابل توجه باشد.

## منابع

### قرآن کریم.

۱. آقاگل زاده، فردوس؛ افخمی، علی (۱۳۸۳ش). «زبان‌شناسی متن و رویکردهای آن»؛ **مجله زبان‌شناسی**، سال ۱۹، شماره ۱، صص ۸۹-۱۰۳.
۲. آل بویه لنگرودی، عبدالعلی؛ نظری، علیرضا (۱۳۹۱ش). «هم‌آیی واژگانی و نقش آن در انسجام خطبه‌های نهج‌البلاغه»، **فصلنامه متون اسلامی مطالعات ادبی**، سال ۱، شماره ۳، صص ۲۵-۴۶.
۳. آلوسی، السید محمود (۱۴۱۵ق). **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم**، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۴. ابن اثیر، ضیاء‌الدین (بی تا). **المثل السائر فی أدب الکاتب و الشاعر؛ تحقیق: احمد الحوفی و بدوی طبانہ، القاہرہ: نهضه مصر.**

٥. ابن عاشور، محمد الطاهر (١٩٨٤م). **تفسير التحرير والتنوير**؛ تونس: الدارالتونسية للنشر.
٦. احمدی، بابک (١٣٩٠ش). **ساختار و تأویل متن؛ تهران**: مرکز، چاپ دوازدهم.
٧. اخلاقی، اکبر، (١٣٧٦ش). **تحليل ساختاری منطق الطير عطار؛ اصفهان**: فردا.
٨. اندلسی، ابوحيان محمد بن يوسف (١٩٩٢م). **البحر المحيط في التفسير**، تحقيق: صدقي محمد جميل، بيروت: دارالفکر.
٩. البرزی، پرویز (١٣٨٦ش). **مبانی زبان شناسی متن**، تهران: امیرکبیر.
١٠. جرجانی، عبدالقاهر (١٩٨٤م). **دلایل الإعجاز**، تعليق؛ محمود محمد شاکر، قاهره: مکتبه الخانجی.
١١. خطابی، محمد (١٩٩١م). **لسانيات النص: مدخل إلى انسجام الخطاب**؛ بيروت: المركز الثقافي العربي.
١٢. خلیل، ابراهيم (١٩٩٧م). **الأسلوبيه و نظريه النص**؛ بيروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
١٣. خلیل، ابراهيم (٢٠٠٧م). **في اللسانيات و نحو النص**؛ عمان: دارالمسيره.
١٤. رمضان النجار، نادية (٢٠٠٦م). «علم اللغة النصي بين النظرية و التطبيق: الخطاب النبوي نموذجاً»، **علوم اللغة**، شماره ٩.
١٥. زمخشري، محمود بن عمر (٢٠٠١م). **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل**، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
١٦. زناد، الأزهر (١٩٩٣م). **نسيج النص؛ بحث فيما يكون به الملفوظ نصا**، بيروت: المركز الثقافي العربي.

۱۷. زهرانی، مشرف بن احمد جمعان (۱۴۳۰ق). **اثر الدلالات اللغویه فی التفسیر عند الطاهر بن عاشور فی کتابه التحریر و التنویر؛ بیروت: مؤسسه الریان.**
۱۸. شاذلی، الهشیری، (۲۰۰۳م). **الضمیر، بنیته و دوره فی الجملة؛ تونس: منشورات کلیة الآداب، جامعة منوبة.**
۱۹. شاولش، محمد (۲۰۰۱م). **أصول تحلیل الخطاب فی النظریه النحویة العربیة؛ تونس: المؤسسة العربیة للتوزیع.**
۲۰. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق). **المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.**
۲۱. عبابنه، یحیی (۲۰۱۳م). «عنا صر الاتساق والانسجام النصی، قراءة نصیة تحلیلیة فی قصیده أغنیة لشهر أیار»، **مجلة دانشگاه دمشق**، شماره ۲۹.
۲۲. عبدالمجید، جلیل (۱۹۹۷م). **البدیع بین البلاغة العربیة واللسانیات النصیة، القاهرة: الهيئة المصریة العامة للكتاب.**
۲۳. فروزنده، مسعود؛ بنی طالبی، امین (۱۳۹۳ش). «ابزارهای آفریننده انسجام متن و پیوستارهای بلاغی در ویس و رامین»، **شعر پژوهشی (بوستان ادب)**، سال ۶، شماره ۲۰، صص ۱۰۷-۱۳۴.
۲۴. لطفی پورساعدی، کاظم (۱۳۷۱ش). «درآمدی به سخن کاوی»؛ **مجله زبان شناسی**، سال ۹، شماره ۱۷، صص ۱۰۹-۱۲۲.
۲۵. محمد، عزه شبل (۲۰۰۷م). **علم لغة النص؛ القاهرة: مکتبه الآداب.**
۲۶. مدرس، فاطمه (۱۳۹۱ش). «انسجام متنی مقالات شمس تبریزی»، **پژوهشنامه نقد ادبی**، سال ۱، شماره ۱، صص ۴۵-۷۲.

۲۷. نظری، علیرضا و خلیل پروینی و کبری روشنفکر، فردوس آقا گل زاده (۱۳۹۰).

«زبان‌شناسی متن و الگوی انسجام در آرای نحوی بلاغی و نقدی عربی قدیم»،

مجله ادب عربی، سال ۳، شماره ۳، صص ۸۳ - ۱۱۲.

28. Halliday & R Hasan. (1976), *Cohesion in English* , London: Longman.





**Bibliography:***The Holy Qur'an.*

1. ghagolzadeh, Ferdous and Afkhami, Ali (2004), "Text linguistics and its approaches," linguistics 19 (1): 89-103.
2. Al-e Boyeh Langroudi, Abdul Ali; Nazari, Alireza (2012), "Lexual co-occurrence and its role in the coherence of Nahj al-Balagha sermons," Quarterly Journal of Islamic Texts of Literary Studies 1 (3): 25-46.
3. Ālusi, Mahmud ibn Abdullah (1415 AH), Ruh al-Maani, Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyah.
4. Ibn Athīr, Ziyā' al-Din (nd), Al-Mathal al-Sa'ir fi Adab al-Katib wa al-Sha'ir, Research: Ahmad al-Hawfi and Badwi Tabanah, Cairo: Nahdah Misr.
5. Ibn Ashour, Muhammad al-Tahir (1984), Tafsir al-Tahrir wa al-Tanwir, Tunisia: Dar al-Tunisiya al-Nashr.
6. Ahmadi, Babak (2011), Structure and Interpretation of the Text, Tehran: Markaz, 12th edition.
7. Akhlagi, Akbar (1997), Structural Analysis of Mantegh al-Tayr of Attar," Isfahan: Farda.
8. Andalusī, Abuhian Muhammad bin Yusuf (1992), Al-Bahr al-Muhait fi al-Tafseer, Research: Sedqi Mohammad Jameel, Beirut, Dar al-Fikr.
9. Al-Borzi, Parviz (2006), Basics of Text Linguistics, First edition, Tehran: Amirkabir.
10. Jurjani, Abdul Qahir (1984), Dalael al-ejaz, Taaligh; Mahmoud Mohammad Shakir, Cairo: maktabe Al-khanji.
11. Khattabi, Mohammad (1991), Lisaniat al-Nas, Madkhal ila Ensejam al-Khetab, Beirut: Al-markaz al-Thaghafi al-Arabi.
12. Khalil, Ibrahim (2007), Fi al-Lesaniat Wa Nahw al-Nas," Oman: Dar al-Masira.

13. Khalil, Ibrahim (1997), *Al-'Uslūbīyah wa Nazarīyt al-Nass*, Beirut: Arabic Institute for Studeis and Text.
14. Ramazan al-Najjar, Nadia (2006), 'Ilm al-Lughah, 'Ulom al-Lughah, n. 2, vol. 9.
15. Zamakhshari, Mahmoud bin Omar (2001), *Al-Kashaf*, Beirut, Dar 'Ihya' al-Turath al-Arabi.
16. Zanad, Al-Azhar (1993), *Nasīj al-Nas*, Beirut: Al-Markaz al-Thaqafi al-Arabi.
17. Zahrani, Musharraf bin Ahmad Juman (1430 AH), *Athar al-Dalalāt al-Lughawīya fi al-Tafsir 'inda Ibn Āhūr fi Kitabeihī al-Tahrir wa al-Tanwir*, Beirut: Musisah Al-Rayan.
18. Shazli Al-Hashiri (2003), *Bunyatuhū wa Dawruhū fi al-Jumla*, Tunisia: Kuliyat al-Adab Publishing, Manouba University.
19. Shawash, Mohammad (2001), *'Usūl Tahlīl al-Khitāb fi al-Nazarīyat al-Nahwīyat al-Arabīya*, Tunisia: Arabic Institute for Publishing.
20. Tabatabai, Mohammad Hossein (1417 AH), *Al-Mīzān fī Tafsīr al-Qur'an*, Qom: Islamic Publications Office of Qom Theological Seminary Society.
21. Ababneh, Yahya (2013), "Anāsūr al-Itisaq wa al-Insejām al-Nasī," *Damascus University Magazine* 29 (2).
22. Abdul Majeed, Jalil (1997), *Al-Badi' Bayne al-Bilāgha al-Arabiya wa al-Lesania al-Nasiya*, Cairo: Al-Hay'at al-Mesriye al-'Ama lil Kitab.
23. Forouzandeh, Masoud; Banitalebi, Amin (2013), "Tools that create text cohesion and rhetorical continuity in Weiss and Ramin," *Research Poem (Bostan Adab)*, Shiraz University, 6 (20): 134-107.

24. Lotfipour Saedi, Kazem (1992), "Introduction to speech analysis," Journal of Linguistics 9 (17): 109-122.
25. Mohammad, 'Izzah Shabal (2007), 'Ilm Lughat al-Nass, Cairo: Maktaba Al-Adab.
26. Modarresi, Fatemeh (2011), "Textual coherence of Shams Tabrizi's articles," Research Journal of Literary Criticism 1 (1): 45-72.
27. Nazari, Alireza and Khalil Parvini and Kabri Roshanfekar, Ferdous Agha Golzadeh (2010). "Text Linguistics and Pattern of Coherence in Old Arabic Rhetorical and Critical Syntactic Opinions", Arabic Literature Magazine, Year 3, Number 3, pp. 112-83.
28. Halliday & R. Hasan (1976), Cohesion in English, London: Longman.